

مطالعه سازه‌انگاران سازمان‌های بین‌المللی و امکانات پژوهشی

حمیرا مشیرزاده*



چکیده

نگرش‌های نظری به سازمان‌های بین‌المللی زمینه‌های اصلی را برای طرح پرسش‌های مناسب و تحقیقات معنادار و منتظم فراهم می‌سازند. رویکرد سازه‌انگاری به‌عنوان چارچوبی تحلیلی و مفهومی، یکی از زمینه‌های مناسب برای مطالعه سازمان‌های بین‌المللی است. این مقاله با تمرکز بر مبانی نظری سازه‌انگاری و برنامه پژوهشی آن نشان می‌دهد که چگونه این رویکرد می‌تواند هدایتگر تحقیقات در زمینه سازمان‌های بین‌المللی باشد. سازه‌انگاری با توجه به بحث‌هایی چون قوام متقابل کارگزار و ساختار، بینادهنیت، رابطه میان قواعد و قیادت، قاعده‌آفرینی، بازتولید و تغییر قواعد، هویت‌سازی و فرهنگ سازمانی می‌تواند زمینه‌هایی برای پژوهش در سازمان‌های بین‌المللی بگشاید. این نوشته نشان می‌دهد که چگونه برخی از این امکانات پژوهشی در عمل زمینه تحقیقات تجربی شده‌اند و در عین حال تا چه حد زمینه‌های ناب برای مطالعه سازمان‌های بین‌المللی وجود دارد.

واژگان کلیدی: سازه‌انگاری، روابط بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی، نهادهای بین‌المللی

* دانشیار روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران (hmoshir@ut.ac.ir)

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۲/۱

تاریخ دریافت: ۹۲/۷/۱۰

فصلنامه سازمان‌های بین‌المللی، سال دوم، شماره پنجم، بهار ۱۳۹۳، صص ۳۵-۷



جستار گشایی

رویکردهای مفهومی، نظری و تحلیلی متفاوت درباره پدیده‌های بین‌المللی از جمله سازمان‌های بین‌المللی ما را به دیدگاه‌ها و متعاقب آن، مسائل، پرسش‌ها و فرضیه‌های متفاوتی درباره آنها می‌رساند. سازمان‌های بین‌المللی به‌طور خاص نهادهایی (۱) هستند که توسط دولت‌ها تشکیل شده‌اند، اعضای آنها را دولت‌ها تشکیل می‌دهند و در عین حال موجودیتی مستقل از دولت‌های عضو نیز دارند و شخصیتی حقوقی محسوب می‌شوند. به این ترتیب، آنها هم نهاد و هم کارگزار هستند (Duffield, 2007: 13). به بیان مارتین و سیمونز (Martin and Simmons, 1998) از آنجا که دولت‌ها به سازمان‌های بین‌المللی شکل می‌دهند، موضوع یک گزینش راهبردی هستند، اما در عین حال، بعد از شکل‌گرفتن واجد پیامدهایی کم‌وبیش مستقل از خواست تشکیل‌دهندگان نیز می‌باشند؛ در پژوهش‌ها می‌توان آنها را هم به‌عنوان متغیر مستقل و هم متغیر وابسته در نظر گرفت. یعنی در یک تحقیق ممکن است بر اساس تحقیق درباره آنچه به آنها شکل داده است، متغیر وابسته و در تحقیقی دیگر بر اساس پیامدهایی که دارند، متغیر مستقل باشند.

در مورد چیستی یا هستی‌شناسی سازمان‌های بین‌المللی، برداشت‌های متفاوتی وجود دارد؛ گاه آنها را کنشگر می‌دانند، گاه ابزاری در دست کنشگران دیگر (دولت‌ها) که در این صورت از منابع محسوب می‌شوند، و گاه نیز به‌عنوان محلی برای ملاقات میان دولت‌ها و بحث و تبادل نظر هستند که محل اجتماع^۱ تلقی می‌شوند. گاه نیز به‌عنوان یک محیط به آنها می‌نگرند (Zurn and Checkel, 2005: 1060). این نقش‌ها یا کارکردها مانع‌الجمع نیستند و بر اساس نگاه محققان یا راهبرد دولت‌ها ممکن است هر سه باشند و بر اساس رویکردهای مفهومی متفاوت می‌توان برداشت‌ها و تفاسیر متفاوتی از قدرت، رفتار و تأثیرات آنها داشت (Hurd, 2011: 7-8). تا چندی پیش، مهم‌ترین رویکردها به مطالعه سازمان‌های بین‌المللی واقع‌گرایی و لیبرالیسم بودند.

نگرش دولت‌محور واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل با تأکید بر قدرت و منافع دولت‌ها به سازمان‌های بین‌المللی نگاهی ابزاری دارد. ممکن است سازمان‌ها در سطحی محدود تأثیراتی مستقل از دولت‌های عضو داشته باشند، اما در تحلیل نهایی این قدرت‌های بزرگ هستند که سازمان‌های بین‌المللی را در چارچوب منافع خود تشکیل می‌دهند و از آنها

بهره‌برداری می‌کنند. به نظر مورگنتا (۱۳۷۴)، اگر توزیع قدرت در درون سازمان با توزیع قدرت در سطح نظام بین‌الملل هماهنگ باشد، سازمان می‌تواند مؤثر و کارآمد باشد و در غیر این صورت، فرجامی جز ناکارآمدی و نابودی ندارد. جان مرشایمر (Mearsheimer, 1994/1995) سازمان‌های بین‌المللی را چیزی جز بازتابی از منافع دولت‌ها نمی‌داند. راندال شوئلر (Schweller, 1997) با وجودی که از عدم توجه مرشایمر به نهادهای بین‌المللی انتقاد می‌کند، سرانجام مانند مورگنتا توجه واقع‌گرایی به نهادهای بین‌المللی را در حد توجه به آنها به‌عنوان کنسرت دولت‌های بزرگ مطرح می‌سازد.

قراردادمحوری^۱ یکی از رویکردهای مهم به سازمان‌های بین‌المللی است؛ هرچند در نهایت گفته می‌شود این رویکرد نوعی ترکیب میان نظریه واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل و رویکرد تحقیقی^۲ در حقوق بین‌الملل است. نقطه عزیمت این رویکرد، انتخاب‌های دولت‌ها برای مقیدساختن خود به مقررات سازمان‌های بین‌المللی است و بر استقلال دولت، تصمیم‌گیری و منافع تأکید می‌کند و کارگزارمحور تلقی می‌شود. در پژوهش‌های مبتنی بر این دیدگاه، شرایط و محدودیت‌های قراردادهای میان دولت‌هایی که معاهده مربوط به تشکیل یک سازمان بین‌المللی را مورد مذاکره قرار می‌دهند و به امضا می‌رسانند، مورد بررسی قرار می‌گیرد. از این منظر، همانند واقع‌گرایی، قدرت سازمان‌های بین‌المللی ناشی از رضایت دولت‌ها و انتخاب خود آنهاست (Hurd, 2011: 14-16).

لیبرال‌ها در میان نظریه‌پردازان بین‌المللی نسبت به سازمان‌های بین‌المللی خوش‌بینانه‌ترین دیدگاه‌ها را داشته‌اند. آنها، به‌ویژه در نگرش‌های خوش‌بینانه‌تر خود در اوایل سده بیستم بر آن بودند که تشکیل سازمان‌های بین‌المللی می‌تواند راهی برای رسیدن به صلح و ثبات در نظام بین‌الملل باشد (بنگرید به: Wilson, 1919). نهادگرایان نولیبرال نیز برای سازمان‌های بین‌المللی اهمیت زیادی قائلند، اما رابرت کوهین چهره شاخص این دیدگاه در چارچوب نظریه رژیم‌های بین‌المللی خود، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی را مجموعه‌ای از قواعد یا رویه‌ها می‌بیند و نه کنشگر؛ و در نتیجه شأنیت کارگزاری برای آنها در نظر نمی‌گیرد (Keohane, 1984). نظریه رژیم‌ها با نگاهی ساختاری، به دنبال فهم تأثیر مجموعه قواعد سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی بر دولت‌هاست و اینکه چگونه آنها با

1. contractualism
2. positivism



مقید ساختن، توانمند ساختن یا تأثیر گذاری بر دولت‌ها (Hurd, 2011: 14)، همکاری‌های بین‌المللی را تسهیل و آنا رشی بین‌المللی را کم‌رنگ‌تر می‌سازند. نهادگرایان در مورد سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی به‌طور خاص بر نقش آنها در کاهش امکان تقلب و افزایش اعتماد تأکید دارند. آنها درباره نهادهای امنیتی نیز کم‌وبیش همین برداشت را مطرح کرده‌اند. کوهین و والاندر (Keohane and Wallander, 1995) در بحث خود در مورد نهادهای مدیریت امنیت مانند ناتو، آنها را تنها در جهت مقابله با تهدیدات بیرونی نمی‌بینند، بلکه برآنند که یکی از کارکردهای این نهادها پرداختن به مسئله عدم اعتماد و سوء تفاهم میان اعضاست که خود می‌تواند بخشی از مدیریت مسائل امنیتی باشد. به این ترتیب، همکاری، اعتمادسازی و ایجاد تدریجی همگرایی میان اعضا می‌تواند از کارگردهای مهم سازمان‌های بین‌المللی باشد. اما آنچه آنها به آن نمی‌پردازند این است که از طریق چه فرایندهایی سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند حول محور مجموعه‌ای از قواعد در هویت اعضا اثر بگذارند (Gheciu, 2005: 975).

در هر دو رویکرد واقع‌گرا و لیبرال، مفروض پایه، عقلانیت ابزاری و ملاحظات مرتبط با کارایی است. جهان سیاست همچون بازاری تلقی می‌شود که کنشگران در آن بر اساس منافع مادی خود دست به ایجاد نهادهایی متناسب در جهت پیشبرد منافع می‌زنند. در این دو نظریه سازمان‌های بین‌المللی هستند، چون به پیشبرد منافع دولت‌ها کمک می‌کنند (بنگرید به: Barnett and Finnemore, 1999: 702-703).

در برخی از رویکردهای نظری به سازمان‌های بین‌المللی که خود سازمان به‌عنوان کنشگر بین‌المللی در نظر گرفته می‌شود، به درون سازمان‌های بین‌المللی می‌نگرند و محیطی که در آن قرار دارند، رویه‌های سازمان‌ها، تصمیم‌گیری در درون آنها، تأثیرات کارکنان آنها بر تصمیم‌گیری‌ها و مانند اینها مورد بررسی قرار می‌گیرند. در اینجا بیشتر از رویکردهای سازمانی به‌طور عام در مورد سازمان‌های بین‌المللی استفاده می‌شود (Ellis ND: 11).

آنچه مارچ و اولسن (2005) درباره رویکردهای متفاوت به مطالعه نهادها و ازجمله نهادهای بین‌المللی می‌گویند راجع به سازمان‌های بین‌المللی نیز می‌تواند صادق باشد. یعنی مطالعه می‌تواند درباره سرشت سازمان‌ها، فرایندهایی که از طریق آنها قواعد آنها آثار سیاسی خاصی پیدا می‌کنند، و فرایندهایی باشد که منجر به شکل‌گیری، تداوم، تغییر یا از

میان رفتن سازمان‌ها می‌شوند.

در دو دهه اخیر، با رشد مطالعات سازه‌انگاره در روابط بین‌الملل، راهی نوین برای مطالعه ابعاد مختلف حیات بین‌المللی مبتنی بر نگاهی اجتماعی‌ترگشوده شده است. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که سازه‌انگاری چگونه می‌تواند به مطالعه تجربی سازمان‌های بین‌المللی کمک کند؟ برخی از واقع‌گرایان تأکید دارند که سازه‌انگاری با نهادگرایی نولیبرال تفاوت ماهوی ندارد و بسیاری از بحث‌های سازه‌انگاران به شکل صریح یا ضمنی در بحث‌های نهادگرایان نیز مطرح شده است (بنگرید به: Sterling-Folker, 2000). اما می‌توان در کل گفت در جریان اصلی روابط بین‌الملل کمتر به سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان کنشگر توجه می‌شود یا دست‌کم به نقش مستقل کارکنان و دیوان‌سالاران در این نهادها توجه ندارند (Cortell and Peterson, 2006: 1). دعوی این مقاله آن است که سازه‌انگاری با تأکید بر ساخت اجتماعی واقعیت می‌تواند در سطوح مختلف به سازمان‌های بین‌المللی از این منظر بنگرد و از یک‌سو، نقش‌های آنها را به‌عنوان کنشگر/ کارگزار در تعامل با کارگزاران دیگر و نیز در تعامل با ساختار معنایی نظام بین‌الملل مورد بررسی قرار دهد و از سوی دیگر، سازمان‌ها را به‌عنوان ساختارهایی در نظر بگیرد که کارگزاران انفرادی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در نتیجه، نگاهی جامع‌تر به سازمان‌های بین‌المللی دارد. هدف این مقاله آن است که دریابیم با نگاه سازه‌انگاره چه افق‌هایی برای پژوهش در این حوزه گشوده می‌شود.

در بخش نخست این مقاله، سازه‌انگاری در کل همراه با دیدگاه‌های متفاوتی که در درون آن قرار دارد به اجمال بررسی می‌شود. بخش دوم مقاله به بررسی نگرش‌های این چارچوب فکری به سازمان‌های بین‌المللی و تحقیقاتی که در این چارچوب انجام شده اختصاص دارد. بخش سوم امکانات پژوهشی بالقوه در زمینه سازمان‌های بین‌المللی را از منظر سازه‌انگاری مورد واکاوی قرار می‌دهد.

۱. سازه‌انگاری و روابط بین‌الملل

در وهله نخست باید توجه داشت که سازه‌انگاری یک نظریه نیست، بلکه یک چارچوب یا رویکرد است. البته الکساندر ونت (۱۳۸۴) تلاش کرده یک نظریه محتوایی روابط بین‌الملل در چارچوب این رویکرد ارائه دهد، اما سایر سازه‌انگاران چنین تلاشی نمی‌کنند. حتی

ونت هم نظریه محتوایی به معنایی که در چارچوب واقع‌گرایی یا لیبرالیسم می‌بینیم، ارائه نمی‌کند؛ زیرا ماهیت و سرشت ثابتی (مثل تعارض یا همکاری) برای نظام بین‌الملل متصور نیست. همانگونه که فین‌مور و سیکینک می‌گویند، تمرکز پژوهش سازه‌انگاران بر موضوعات متفاوت است و نه بر نظریه‌های رقیب (Finnemore and Sikkink, 2001:396).

سازه‌انگاری در معنایی موسع شامل همه رویکردهایی است که به ساخت اجتماعی واقعیت^۱ توجه دارند. این به معنای آن است که واقعیت اجتماعی مستقل از کنشگران و رویه‌های آنها شکل نمی‌گیرد. رویه‌های کنشگران و معنایی که آنها به رویدادها، پدیده‌ها و مانند اینها می‌دهند، آنها را برمی‌سازد. فهم تکوین چیزها برای تبیین چگونگی رفتار آنها و تعلیل برایندهای سیاسی اهمیت بنیادینی دارد. در اینجا می‌توان هم نظریه انتقادی، هم پس‌اساختارگرایی و نیز بسیاری از رویکردهای فمینیستی را سازه‌انگاران و گاه از نوع رادیکال یا انتقادی دانست. توجه سازه‌انگاران انتقادی به چگونگی تأثیر قدرت بر شکل‌گرفتن هنجارها و در نتیجه شکل‌گرفتن ساختارهای معنایی سلطه است (Finnemore and Sikkink, 2001:394- 398).

در عین حال، در روابط بین‌الملل سازه‌انگاری معنایی خاص‌تر نیز دارد که به سازه‌انگاری متعارف یا مدرن محدود می‌شود. در سازه‌انگاری متعارف باوجود توجه به بنیان‌های زبانی ساخت واقعیت، واقعیت به زبان تقلیل داده نمی‌شود. به علاوه سازه‌انگاری متعارف معمولاً نگاه انتقادی یا هنجاری موجود در نظریه‌های رادیکال سازه‌انگاران را ندارد (بنگرید به Hopf, 1998).

بنیان‌های سازه‌انگاری متعارف را معمولاً در موارد زیر خلاصه می‌کنند:

- تأکید بر برساختگی جهان اجتماعی؛
- توجه به ساختارهای معنایی در کنار ساختارهای مادی؛
- اهمیت بینادذهنیت و معانی بینادذهنی و در نتیجه قواعد و هنجارها؛
- تأکید بر قوام متقابل کارگزار^۲ و ساختار^۳؛
- توجه به هویت؛

1. Social Construction of Reality
2. Agent
3. Structure

• توجه به تأثیر منطق تناسب (در برابر منطق راهبردی مبتنی بر منافع مادی) در کنش‌های اجتماعی (بنگرید به: مشیرزاده ۱۳۸۴: فصل ۸: Flockhart, 2012: 82ff)

منظور از برساختگی جهان آن است که انسان‌ها با رویه‌های خود و تعاملاتی^۱ که با یکدیگر دارند و معنایی که تولید می‌کنند، جهان را می‌سازند. به عبارت دیگر، انسان‌ها هستند که به جهان و به‌ویژه جهان اجتماعی، معنا می‌دهند و از آنچه موجود است با رویه‌های مستمر و یکدست خود چیزی را برمی‌سازند که هست (بنگرید به: Wendt, 1992). سازه‌انگاران در عین اینکه ساختارهای مادی را مهم می‌دانند، برآنند که عوامل و منابع مادی بخشی مهم از اهمیت خود را از معنایی که به آنها داده می‌شود، می‌گیرند و بنابراین توجه به ابعاد معنایی مهم می‌شود. ابعاد معنایی به‌طور اجتماعی ساخته می‌شوند و در اینجاست که به معانی بینادهنی و قواعد و هنجارها توجه می‌شود. کارگزاران یا عوامل (انسان‌ها و گروه‌های انسانی در جامعه و دولت‌ها و حتی سازمان‌های بین‌المللی در نظام بین‌الملل) از طریق کنش‌های خود و تعاملاتی که با هم دارند به ساختاری معنایی قوام می‌بخشند که خود آن ساختار نیز به‌نوبه خود به آنها هویت می‌بخشد و آنها را برمی‌سازد (Wendt, 1992). ساختارهای معنایی هویت‌ها را شکل می‌دهند و بر مبنای هویت، کنش مناسب در هر موقعیتی مشخص می‌شود.

به این ترتیب، کانون توجه سازه‌انگاران انگاره‌ها، قواعد، دانش، فرهنگ و استدلال است. انگاره‌های مورد توجه خاص آنها، انگاره‌های جمعی یا بینادهنی^۲ است. عوامل معنایی^۳ و نه مادی هستند که در وهله نخست به تعامل انسان‌ها شکل می‌دهند. مهم‌ترین عوامل معنایی باورهای بینادهنی هستند که در سطحی وسیع اشتراک در آنها وجود دارد و این باورهای مشترک منافع و هویت‌های کنشگران هدفمند را برمی‌سازند. سازه‌انگاری، تبیین یا پیش‌بینی ماهوی درباره رفتار ندارد و خصوصیات کارگزار و ساختار را تعیین نمی‌کند و باید مشخص شود که کارگزاران کیستند، چه می‌خواهند و ساختارها چه محتوایی دارند؟ فهم این که نهادها چگونه به شکل اجتماعی برساخته شده‌اند به ما این امکان را می‌دهد که به فرضیه‌هایی درباره آثار آنها بر سیاست جهانی برسیم. به بیان فین مور

-
1. Interaction
 2. Intersubjectivity
 3. Ideational

و سیکینک، تکوین در این معنا جنبه علی دارد؛ زیرا اینکه چیزی چگونه ساخته شده باشد، برخی از انواع رفتارها و آثار سیاسی را ممکن و حتی محتمل می‌سازد. این تبیینی است که البته لزوماً نسبی و موقت است. در عین حال نشان می‌دهد که تمایز میان تبیین تکوینی و علی در عمل و در مطالعات تجربی دشوار است (Finnemore and Sikkink, 2001:393-394).

نظریه‌پردازان اصلی سازه‌انگاری متعارف در روابط بین‌الملل نیکلاس اونف (Onuf, 1989) و الکساندر ونت (Wendt, 1992; 1999) هستند. اونف را نماینده سازه‌انگاری قاعده‌محور می‌دانند. توجه سازه‌انگاری قاعده‌محور به نقش قواعد در قوام متقابل میان کارگزار و ساختار است (Onuf, 1989). قواعد نظام بین‌الملل در انتزاع نیستند، بلکه در رویه‌های دولت‌ها و استنادات دولت‌ها به آن‌هاست که وجود دارند. وقتی دولت‌ها قواعد را در موردی خاص مطرح و آنها را تفسیر می‌کنند باعث بازتولید و تثبیت یا تغییر آنها می‌شوند و هنگامی که قواعد بین‌المللی تصمیمات دولت‌ها را شکل می‌دهد و حاکمیت آنها را بازتعریف می‌کند، دولت‌ها دگرگون می‌شوند (Hurd, 2011: 18). به‌علاوه، قاعده‌سازی و پیروی از قواعد است که به اقتدار و قیادت (rule) در نظام بین‌الملل شکل می‌دهد. سازه‌انگاری ونتی هم ساختاری‌تر است و هم هویت را مورد تأکید قرار می‌دهد. او می‌خواهد نشان دهد که چگونه تعاملات کنشگران منجر به شکل‌گیری هویت آنها و نیز ساختار معنایی خاصی می‌شود که این هویت‌ها در آن قرار می‌گیرند و خود تعاملات معنا می‌شوند (بنگرید به ونت، ۱۳۸۴).

فریدریش کراتوگویل (Kratochwil, 2008) با وجودی که تأکید می‌کند سازه‌انگاری یک روش‌شناسی نیست، اما معتقد است که طراحی پژوهش و ابزاری را که می‌توانیم مورد استفاده قرار دهیم، محدود می‌کند. او بر آن است که تأکید بر ساخت اجتماعی واقعیت متضمن این معنا نیز هست که داده‌ها به‌طور طبیعی وجود ندارند و ساخته می‌شوند، مشاهده بیطرفانه وجود ندارد و معنا با صرف مشاهده حاصل نمی‌شود. پس سازه‌انگاری با روش‌هایی همخوانی دارد که فهم معنای بیناذهنی را در نظر داشته باشند. هر تحقیقی مستلزم تفسیر است و سازه‌انگاران مدرن بر این باورند که پذیرش این امر که جهان تفسیر می‌شود به این معنا نیست که همه تفاسیر و تبیین‌ها برابرند. برخی از آنها قدرت اقماعی بیشتری دارند و به لحاظ تجربی و منطقی موجه‌تر هستند (Finnemore and Sikkink,

2001:395)

تبيين برای سازه‌انگاران معانی متفاوتی دارد. برخی اساساً قائل به تبیین نیستند و تفسیر و درک را هدف دانش سازه‌انگاران و نگاه تکوینی آن می‌دانند (Hollis and Smith, 1992)، برخی تبیین را بر دو نوع علی و تکوینی می‌دانند (ونت، ۱۳۸۴) و برخی نیز برآنند که سازه‌انگاری نباید خود را مقید به برداشت خاصی از تبیین کند (Kratochwil, 2008: 94-7).

سازه‌انگاران که تفسیری تر هستند بیشتر به تحلیل گفتمان علاقه‌مندند، آنها که بر تبیین تکوینی تأکید دارند چگونگی امکان‌پذیری را مدنظر قرار می‌دهند و آنها که به دنبال تبیین علی هستند، علیت برایشان معنایی گسترده‌تر از رویکردهایی مانند گزینش عقلانی دارد، اما در عمل ممکن است از روش‌شناسی‌های مشابهی استفاده کنند.

پژوهش سازه‌انگاران مانند هر پژوهشی مستلزم گردآوری شواهد و ارزیابی آنها و نیز انتخاب از میان عوامل متعدد تبیین‌کننده است. حتی از روش‌های کمی هم ممکن است برای توصیف خصوصیات ساختارهای هنجاری و فرهنگی و تحول آنها در طول زمان استفاده شود. این نوع تحلیل‌ها شواهدی دال بر وجود همبستگی در زمینه زمان و الگوی تغییرات هنجاری فراهم می‌سازند، اما چگونگی و چرایی تغییر را نشان نمی‌دهند. در نتیجه باید با ابزاری به دنبال معانی بین‌ذهنی از جمله تحلیل گفتمان^۱، رهگیری فرایند^۲، تبارشناسی^۳، مصاحبه، مشاهده همراه با مشارکت^۴ و تحلیل محتوا^۵ بود. هیچ روش یا طرح تحقیقی خاص سازه‌انگاران وجود ندارد. در پژوهش سازه‌انگاران مانند سایر پژوهش‌ها شواهد باید مورد تفسیر قرار گیرند و این تفسیر با تبیین‌های بدیل مقایسه می‌شود. پژوهشگران سازه‌انگار مانند سایر محققان شواهد مؤید تبیین‌های بدیل و ردکننده تبیین خود را بررسی می‌کنند و به دنبال آن هستند که دریابند داده‌های متفاوت مؤید دعاوی آنها هست یا نه (Finnemore and Sikkink, 2001:395).

۲. سازه‌انگاری و سازمان‌های بین‌المللی

همان‌گونه که کارولین Fehl (2004) می‌گوید، نمی‌توان از نظریه سازه‌انگاران در مورد

نهادهای سازمان‌های بین‌المللی سخن گفت، بلکه می‌توان به دنبال چشم‌اندازهای متعدد سازمان‌گزارانه‌ای بود که از آنها می‌توان به نهادهای سازمان‌های بین‌المللی نگریست. سازمان‌گاری به اشکال متفاوتی می‌تواند به مباحث مفهومی، نظری و تجربی در حوزه مطالعات سازمان‌های بین‌المللی یاری رساند. نقش سازمان‌های بین‌المللی در ساخت اجتماعی واقعیت مورد بررسی قرار می‌گیرد و نشان داده می‌شود که اقتدار و مرجعیت قانونی و عقلانی آنها باعث می‌شود بتوانند در این ساخت اجتماعی نقش ایفا کنند (Finnemore and Sikkink, 2001:401). البته خود نیز از نظر معنایی و رویه‌ها به شکلی مستمر توسط کنشگران ممکن است بازتولید یا متحول شوند. به تبع اهمیتی که سازمان‌گاری برای ساخت اجتماعی واقعیت، قواعد، هویت، و قوام متقابل کارگزار و ساختار دارد، رویکردهای آن به سازمان‌های بین‌المللی نیز با همین ملاحظات همراه است. در اینجا به برخی از مهم‌ترین زمینه‌هایی که نگاه سازمان‌گزارانه به سازمان‌های بین‌المللی در آنها وارد شده و به نظریه‌پردازی‌های خاص درباره سازمان‌های بین‌المللی منجر شده است، اشاره می‌شود.

۲-۱. سازمان‌های بین‌المللی و قواعد و اقتدار در نظام بین‌الملل

در آغاز یادآوری این نکته لازم است که در اینجا قواعد^۱ را به معنایی فراگیر مدنظر قرار می‌دهیم که می‌تواند شامل قانون^۲ و هنجار^۳ هم بشود. در متون مختلف در تعریف این مفاهیم و به ویژه تعریف قاعده و هنجار و رابطه آن دو با یکدیگر اختلافات جدی وجود دارد و تداخل معنایی ایجاد شده، اما تمایز مربوطه در اینجا چندان به کار نمی‌آید. آنچه درباره قواعد اهمیت دارد این است که در چارچوب ساختار موجود کارگزاران را تعریف می‌کنند و حدود و ثغور رویه‌ها، تعهدات و کنش‌های آنها را مشخص می‌سازند. آنها رفتار کارگزاران را محدود می‌کنند و به هویت و منافع آنها شکل می‌دهند و چارچوبی شناختی فراهم می‌سازند که کارگزاران با آن می‌توانند جهان پیچیده را بفهمند (Flockhart, 2006: 91). به علاوه همان‌گونه که اونف (1989) تأکید دارد، این قواعد هستند که امکان قوام متقابل میان کارگزاران و ساختار را فراهم می‌سازند. عمل بر اساس قواعد و تبدیل شدن

1. Rules
2. Law
3. Norm

آنها به پایه رویه‌های کارگزاران است که باعث بازتولید ساختار می‌شود و تغییر در قواعد می‌تواند باعث دگرگونی ساختار گردد. قواعد نقش اصلی را در تداوم و بازتولید و تغییر روابط قدرت یا به بیان اونف قیادت در نظام به‌عهده دارند. شاید یک مثال به فهم این مسئله کمک کند. در خلال جنگ دوم جهانی و در چارچوب قواعد جاری نظام بین‌الملل که به کشورهای بزرگ قدرت می‌دهد تا حد زیادی در شکل‌دادن به قواعد مؤثر باشند، تصمیم به تأسیس سازمان ملل متحد گرفته شد. در همین چارچوب ساختاری و قواعد موجود بود که شورای امنیت به شکلی خاص و بر اساس حق وتو برای قدرت‌های بزرگ شکل گرفت که می‌توانست قیادت آنها را در نظام بازتولید کند. این قواعد سازمان ملل هستند که به کارگزاری با عنوان «قدرت‌های دارای کرسی دائمی» همراه با حقوق و مسئولیت‌های خاص شکل دادند و باعث تغییری خاص در ساختار نظام بین‌الملل هم شدند مانند مشروعیت بخشیدن به نظمی نوین که در این چارچوب شکل گرفت. در ادامه نیز کنش‌ها و تعاملات کنشگران مختلف در درون و در قبال شورای امنیت باعث تداوم‌ها و تغییراتی در طول زمان شد. به‌علاوه، در بسیاری از موارد خود قدرت‌های بزرگ نیز در چارچوب قواعد ناگزیر از اقداماتی شدند که بدون وجود آنها نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند آنها را به انجام رسانند.

به این ترتیب، سازه‌انگاری در مطالعه سازمان‌های بین‌المللی می‌تواند به این پردازد که دولت‌ها چگونه به یک سازمان بین‌المللی خاص همراه با ویژگی‌های خاص آن شکل می‌دهند. برای مثال، الکساندر ونت (Wendt, 2001) نشان می‌دهد که مجموعه‌ای از قواعد و هنجارهای مشترک میان دولت‌ها که رفتار مناسب را تعریف می‌کنند منجر به شکل‌دادن به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی می‌شوند. به عبارت دیگر، دولت‌ها در شکل‌دادن به سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی تابع منطق تناسب هستند که خود نتیجه وجود بین‌دهنیت مشترک و اجماعی در میان دولت‌هاست که خود آن نیز، حاصل مجموعه‌ای از تحولات ارتباطی و مفهومی است. آنچه تأکید اونف می‌تواند به این برداشت بیافزاید، نگاه به قیادت شکل‌دهنده و نیز شکل‌گرفته در چارچوب این بین‌دهنیت است.

به نظر هرد (Hurd, 2011)، تمرکز سازه‌انگاری در مطالعه سازمان‌های بین‌المللی نه ساختاری و نه کارگزارمحور است و می‌خواهد از تمایز میان این دو فراتر رود. سازه‌انگاران می‌خواهند دریابند دولت‌ها چگونه هم به قواعد شکل می‌دهند و هم اینکه

چگونه قواعد به دولت‌ها شکل می‌دهند و این امر نیز از طریق تعامل شکل می‌گیرد. فرض سازه‌انگاران این است که کارگزار و ساختار را نمی‌توان جدا از هم در نظر گرفت. نقطه عزیمت سازه‌انگاری فرایندهایی است که میان دولت‌ها و قواعد بین‌المللی پیوند برقرار می‌کنند که این می‌تواند از راه‌های مختلفی باشد از جمله اینکه؛ چگونه دولت‌ها از قواعد برای توجیه سیاست‌های خود استفاده می‌کنند، چگونه قواعد را تفسیر می‌کنند و چگونه قواعد بین‌المللی را درونی می‌نمایند. تأثیری تعاملی میان دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی وجود دارد. واکنش دولت‌ها به تصمیمات سازمان‌ها ناگزیر منجر به ساخت مجدد قدرت و اقتدار خود سازمان هم می‌شود که اغلب ناخواسته صورت می‌گیرد (Hurd, 2011: 18).

در اینجا است که مسئله قدرت اهمیت می‌یابد. سازه‌انگاران هم به قدرت مادی و هم معنایی یا گفتمانی توجه دارند. قدرت گفتمانی شامل قدرت ناشی از شناخت و دانش، انگاره‌ها، فرهنگ، ایدئولوژی، و زبان است (Hopf, 1998: 177). در تکوین سازمان‌های بین‌المللی هر دو بعد اهمیت دارند، اما پس از تشکیل سازمان‌های بین‌المللی آنها می‌توانند خود منشأ قدرتی گفتمانی باشند که گاه حتی قدرت مادی دولت‌ها را تحت‌الشعاع قرار دهد و گاه نیز البته آن را بازتولید می‌کند. سازمان‌های بین‌المللی خود بر اساس مجموعه‌ای از قواعد تأسیس و معنا می‌شوند. اونف (1989) به این مهم توجه دارد که وجود قواعد قبلی راه را برای آنکه کارگزاران خاصی در موضعی از قدرت و مشروعیت قرار داشته باشند که قواعد از جمله قواعد شکل‌دهنده با سازمان‌های بین‌المللی را به گونه‌ای تدوین کنند که باعث تثبیت و افزایش قیادت و قدرت آنها شود، باز می‌کند. اما در عین حال سازه‌انگاران به اینکه چگونه قواعد و هنجارهایی ایجاد و کارآمد شده‌اند که نمی‌توان آنها را به منافع قدرت‌های بزرگ تقلیل داد، توجه دارند. هنجارها، فرهنگ و سایر ساختارهای اجتماعی که نیرویی علی دارند، می‌توانند بازتاب منافع دولت هژمونیک نباشند (Finnemore and Sikkink, 2001: 396- 397). به این ترتیب، سازمان‌ها واجد قدرت «کنترل فهم بین‌ذهنی» (Hopf, 1998: 179) هستند که مستقل از منافع قدرت‌های مادی است. سازمان‌ها سه منبع اصلی برای قدرت خود دارند: آنها جهان را به یک معنا طبقه‌بندی می‌کنند، یعنی طبقاتی از کنش‌ها و کنشگران را مشخص می‌سازند؛ معانی را در جهان اجتماعی تثبیت می‌کنند؛ و هنجارها، قواعد، اصول و کنشگران جدیدی را ایجاد و منتشر می‌کنند و همه اینها ناشی از توان سازمان‌ها در «ساختار بخشیدن به شناخت» است

(Barnett and Finnemore, 1995: 710).

این حوزه از سازه‌انگاری کمتر در مطالعات سازمان‌های بین‌المللی به‌طور مستقیم مورد توجه قرار گرفته است. حال آنکه با توجه به نگاهی انتقادی که می‌تواند با خود به‌همراه داشته باشد، زمینه مناسبی برای مطالعات تجربی در مورد سازمان‌های بین‌المللی جهانگیر (مانند سازمان ملل و برنامه‌ها و کارگزاری‌های مختلف آن) و سازمان‌های منطقه‌ای است.

۲-۲. سازمان‌های بین‌المللی: آموزش، جامعه‌پذیری و هویت‌سازی

بخشی از آثار سازه‌انگاران در پی آن است که نشان دهد چگونه سازمان‌های بین‌المللی قواعد و هنجارهای جدیدی را به دولت‌ها (اغلب به‌معنای کارگزاران و نمایندگان آنها و البته گاه نیز کنشگران غیردولتی) می‌آموزند. به‌بیان دیگر، این‌گونه آثار به‌دنبال تأثیرات تکوینی سازمان‌های بین‌المللی بر کنشگران هستند (Fehl, 2004: 365). یادگیری^۱ در روابط بین‌الملل از ابعاد مختلفی اهمیت دارد. بحث اصلی این است که از آنجا که مشکلات و مسائل بین‌المللی تکراری هستند، یادگیری می‌تواند در عدم تکرار مشکلات یا حل آنها نقش داشته باشد. اهمیت یادگیری به اندازه‌ای است که در دهه ۱۹۸۰، برنامه پژوهشی برای مطالعه یادگیری در روابط بین‌الملل شکل گرفت. گفته می‌شود آموزش مشترک بین‌المللی می‌تواند راه را برای کاهش تعارضات بین‌المللی بگشاید؛ زیرا تحول ادراکی می‌تواند منجر به ترقی و پیشرفت شود (Knopf, 2003). به این ترتیب، بحث سازه‌انگاران در زمینه یادگیری در ارتباط با تغییر در روابط بین‌الملل نیز هست. توجه سازه‌انگاران به این است که چه زمانی و چگونه تغییر صورت می‌گیرد (Hopf, 1998: 180) و یادگیری و جامعه‌پذیری^۲ از زمینه‌های مهم تغییر در رویه‌ها و رفتارهای کارگزاران و در نتیجه تغییر در سطح نظام است که ما را به قوام متقابل کارگزار و ساختار نیز رهنمون می‌سازد. از سوی دیگر، یادگیری و جامعه‌پذیری می‌تواند در خدمت بازتولید برداشت مسلط در نظام و تنظیم رفتاری کنشگران بر آن اساس باشد که به این امر نیز در مطالعه نقش سازمان‌های بین‌المللی می‌توان توجه داشت. به‌عبارت دیگر، یادگیری می‌تواند در خدمت تغییر یا بازتولید نظام باشد و مطالعه سازه‌انگاران هر دو را می‌تواند پوشش دهد.

سازمان‌گاران بر آنند که هنجارها و قواعد بین‌المللی محتوایی اجتماعی دارند و می‌توانند مستقل از توزیع قدرت باشند (Checkel, 1999: 84) و یکی از کنشگران مهم در هنجارآفرینی و قاعده‌سازی سازمان‌های بین‌المللی هستند. این هنجارها و قواعد کنشگران (عمدتاً دولت‌ها و البته در مواردی کنشگران غیردولتی) را در چارچوب‌های خاص رفتاری قرار می‌دهند. برخی رفتارها با تشویق و برخی دیگر با مجازات روبه‌رو می‌شود. همانند آنچه در داخل جوامع با آن مواجهیم، نتیجه عبارت‌است از جامعه‌پذیری کنشگران که می‌تواند با درجات مختلفی از موفقیت یا ناکامی روبه‌رو باشد.

چکل (Checkel, 2005) جامعه‌پذیری را فرایندی از انتقال اقناع‌کننده قواعد و هنجارهای یک اجتماع به کنشگران می‌داند. براینکه آن نیز پیروی از قواعد و هنجارها بر اساس درونی‌کردن آنهاست. در نوعی از جامعه‌پذیری (نوع نخست) کنشگر ممکن است، فقط آگاهانه نقش بازی کند. در جامعه‌پذیری نوع دوم کارگزار هنجارها را به‌عنوان راه درست عمل می‌پذیرد؛ یعنی ارزش‌ها و منافع او تغییر می‌کنند. در یک جامعه‌پذیری موفق قواعد و هنجارهایی که جامعه‌پذیرکننده به جامعه‌پذیرشونده منتقل کرده است، درونی می‌شوند. در نتیجه، این هنجارها جنبه طبیعی و مسلم پیدا می‌کنند؛ چنان‌که گویی همین باید باشد و باعث «تعریف از کیستی خود» یعنی هویت می‌شوند. اگر جامعه‌پذیری کاملاً موفق باشد، کنشگر جامعه‌پذیرشده از طریق «منطق تناسب» با هنجارهای جدید خود را منطبق و بر آن اساس رفتار خواهد کرد و نه بر اساس منطق راهبردی و منافع مادی که دارد؛ به این معنا که در تصمیم‌گیری و کنش به‌جای آنکه منافع مادی راهنمای انتخاب گزینه‌ها باشند، عمل درست و به‌جاست که اهمیت دارد، ولو آنکه کاملاً تأمین‌کننده منافع مادی نباشد یا حتی گاه با آن مغایرت پیدا کند. در این فرایند، تعریف کنشگران از هویت و منافعشان تغییر می‌کند. سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند از مهم‌ترین عرصه‌های جامعه‌پذیری دولت‌ها (البته در عمل در بسیاری از موارد از طریق افرادی که نمایندگی آنها را برعهده دارند) باشند.

نتیجه فرایند جامعه‌پذیری عبارت از ایجاد تفاسیر بین‌ذهنی مشترک از جهان و تعریف مشترک از شیوه متناسب رفتار در برابر سوژه‌ها/ابژه‌های خاص در جهان است. همچنین جامعه‌پذیری متضمن انتشار مجموعه‌ای خاص از مقولات مفهومی و تمایلات رفتاری است؛ یعنی آنچه پیربوردیو، جامعه‌شناس فرانسوی، عادت‌واره^۱ می‌نامد و به چگونگی اندیشه و

عمل کنشگران در جهان شکل می‌دهد. این معانی جامعه‌پذیران را قادر می‌سازد سوژه‌ها و ایزه‌های جهان را تعریف کنند و روابط و نگرش‌های بهنجار را نسبت به آنها تشخیص دهند. به این ترتیب، یک سازمان بین‌المللی از منظر سازه‌انگاری می‌تواند حتی بدون داشتن منابعی که به طور سنتی در نظریه‌های روابط بین‌الملل سرچشمه قدرت محسوب می‌شوند، از نوعی «قدرت بیناذهنی» برخوردار باشد؛ یعنی بتواند به‌عنوان «کارگزاری مقتدر عمل کند که تفاسیر درست از جهان ارائه می‌کند، از جمله در مورد تعریف از خود و دیگران و تشخیص کنش‌های موجه در آن جهان» (Gheciu, 2005: 978-980).

اروپا یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعاتی برای سازه‌انگاران است که در این زمینه تحقیق می‌کنند. در چارچوب بازار مشترک و سپس اتحادیه اروپایی این فرایند شروع شده بود، اما بعد از جنگ سرد فرایند انتقال و آموزش هنجارها در اروپا به کشورهای تازه به اتحادیه پیوسته بودند، در سطحی عمیق‌تر از طریق سازمان‌های بین‌حکومتی متعددی صورت گرفته است. این سازمان‌ها از جمله ناتو و اتحادیه اروپایی هنجارهایی را که برای عضویت در جامعه اروپایی - آتلانتیکی مشروع محسوب می‌شوند، منتقل می‌کنند و به کارگزاران جامعه‌پذیرساز تبدیل شده‌اند (Flockhart, 2006: 91).

گچیو (Gheciu, 2005) نشان می‌دهد که چگونه ناتو در دوران بعد از جنگ سرد توانست اعضای جدید از آسیای مرکزی و اروپای شرقی را جامعه‌پذیر کند. او نشان می‌دهد که برخلاف تصور غالب که کشورهای مزبور برای نیل به منافع مادی ناشی از اتحاد با غرب به انطباق خود با هنجارها و قواعد جدید گرایش یافته‌اند (یعنی بر اساس منطق راهبردی)، هم‌پویایی فرایند جامعه‌پذیری؛ یعنی سازوکارها (مانند آموزش و اقتناع) و شروط مورد نظر ناتو در رابطه با این کشورها و هم نتیجه آن که حاکی از غالب شدن منطق تناسب است نشان‌دهنده درونی شدن هنجارها و جنبه هویت‌سازی آنهاست.

جامعه‌پذیری از طریق سازمان‌های بین‌المللی فقط به قواعدی در زمینه تعاملات کنشگران بین‌المللی با هم شکل نمی‌دهد، بلکه با تأثیر بر کنشگران به روابط داخلی در کشورها هم شکل می‌دهد (بنگرید به: Flockhart, 2006). انگاره‌های بیناذهنی که هویت دولت را تشکیل می‌دهند، وجه تمایز ملی یعنی تفاوت دولت خود با دیگران را شکل می‌دهند و در نتیجه بر سیاست خارجی اثر دارند. بنابراین، «تعاریف از هویت دولت خود ملی را در عرصه بین‌المللی در جایگاه خاص خود قرار می‌دهند و تصمیم‌گیرندگان را قادر می‌سازند دوستان و دشمنان را

تشخیص دهند» (Gheciu, 2005: 978). اما انگاره‌های بین‌ذهنی و هویت حاصل از آنها به عرصه سیاست داخلی آن نیز قوام می‌بخشند؛ زیرا هنجارهایی را مشخص می‌کنند که نحوه اداره امور^۱ را در داخل متناسب با کیستی و هویت تعیین می‌کنند. به این ترتیب، در عرصه داخلی هنجارهایی غالب می‌شوند که در جایی دیگر در نظام بین‌الملل شکل گرفته‌اند (Flockhart, 2006: 90).

جامعه‌پذیری موفق متضمن تغییر هویت ملی است. شاخص‌های مفید تغییر در هویت ملی عبارتند از: «ظهور انگاره‌های بین‌ذهنی جدید درباره خصوصیات اصلی یک جامعه سیاسی خاص (فهمی جدید از خود جمعی و سرشت هنجارهای صحیح یا مناسب اداره امور) و برداشتی جدید از رابطه میان خود ملی و جهان بیرونی (مانند بیان مجدد جایگاه خاص خود - هویت‌بخشی با، شباهت به، تفاوت یا حتی تضاد با دیگران بین‌المللی مختلف و هدف خود در زمینه تعاملات با آن دیگران متفاوت)» (Gheciu, 2005: 978).

مطالعات سازه‌انگارانه نشان می‌دهد که فرایند جامعه‌پذیری در موفقیت آن اثر دارد. لازمه توفیق در جامعه‌پذیر ساختن اعضای جدید، یکپارچگی و عدم تناقض^۲ در آموزش‌هاست. به عبارت دیگر میان هنجارها نباید تناقض باشد. در فرایند جامعه‌پذیری استفاده از اقناع^۳ نیز اهمیت زیادی دارد:

اقناع نوعاً در تعاملات میان کنشگرانی روی می‌دهد که درباره سرشت، مزایا، و/یا مدلولات یک کنش یا سیاست خاص به نتایج متفاوتی رسیده‌اند و یک یا چند مورد از طرف‌ها می‌کوشند از طریق استدلال طرف مقابل را به بازاندیشی درباره استنتاجات خود وادارند. در مورد اقناع، جامعه‌پذیرنده لازم نیست نقش خود را به‌عنوان آموزنده‌ای در برابر یک معلم مقتدر در فرایند یادگیری بپذیرد و اغلب نیز چنین نیست، اما باید سایر طرف‌ها را به‌عنوان شرکایی مشروع در فرایند ارتباطات (بین‌المللی) پذیرفته باشد (Gheciu, 2005:981).

از منظری خردگرایانه اقناع همراه با پاداش صورت می‌گیرد. اما از نگاهی سازه‌انگارانه در مواردی که تعاملات ذیل منطق اقناع صورت می‌گیرد، اجبار به‌کار نمی‌رود و حتی از قول مزایای ابزاری نیز به‌عنوان راهی برای اعمال تغییرات استفاده نمی‌شود. در عوض در فرایند اقناع که از سوی سازمان بین‌المللی صورت می‌گیرد، تلاش می‌شود یک کنش یا سیاست بر اساس

1. Governance
2. Consistency
3. Persuasion



درست بودن آن اتخاذ شود. البته نبود اجبار به معنای عدم اهمیت قدرت نیست؛ چون تعاملات در چارچوب اجتماعاً بر ساخته شده صورت می‌گیرد که خود بازتاب قدرت کنشگران خاص در تعریف زیست‌جهان مشترکی است که در درون آن برخی استدلال‌ها مشروع و برخی نامشروع تلقی می‌شوند (Gheciu, 2005:981-982).

البته مطالعات نشان می‌دهند حتی وجود رفتار راهبردی هم به معنای نفی امکان اقتناع به عنوان ریزفرایند^۱ مهمی در جامعه‌پذیری نیست؛ زیرا به بیان جانستن (Johnston, 2005) کارگزارانی که عمیقاً جامعه‌پذیر شده‌اند، به این دلیل که واقعاً به آنچه می‌گویند معتقدند می‌توانند رفتاری راهبردی داشته باشند.

در مورد فرایند جامعه‌پذیری در اتحادیه اروپایی نیز تحقیقات متعددی در چارچوب یا در جهت تکمیل مباحث سازه‌انگاران صورت گرفته است. جفری لوییس (Lewis, 2005) با مطالعه جامعه‌پذیری در «کمیته نمایندگان دائمی اتحادیه اروپایی» به این نتیجه می‌رسد که فرایند جامعه‌پذیری مبتنی بر منطق تناسب است و هویت‌های ملی در این فرایند از میان نمی‌روند و هویتی اروپایی جایگزین آنها نمی‌شود، بلکه برداشت از «خود» گسترش می‌یابد تا شامل اتحادیه هم بشود. جانستن (2005) نیز نشان می‌دهد که محتوای هویت در چهار بعد باید بررسی شود (هنجارهای قوام‌بخش، هدف اجتماعی، باورهای رابطه‌ای و جهان‌بینی‌های ادراکی) تا بتوان دریافت هویت تا چه حد تغییر می‌کند و به چه نوع هویتی تبدیل می‌شود.

برخی از سازه‌انگاران توجه خود را معطوف به داخل دولت‌ها کردند تا نشان دهند چرا تأثیر ساختار بر دولت‌های مختلف متفاوت است و هنجارها به درجات و شکل‌های متفاوت و با سازوکارهای متفاوتی درونی می‌شوند (Finnemore and Sikkink, 2001:397). یکی از نکاتی که در این زمینه مطرح می‌شود تأثیر قواعد و هنجارهای داخلی هماهنگ با قاعده یا هنجار بین‌المللی است. به عبارت دیگر، هرچه همخوانی میان قاعده بین‌المللی که در بستر، از طریق یا توسط یک سازمان بین‌المللی شکل گرفته است با قواعد داخلی بیشتر باشد، احتمال درونی کردن آن بیشتر است (بنگرید به: Florini, 1996). در نتیجه، مثلاً در آن دسته از کشورهای عضو اتحادیه اروپایی که هنجارهای حقوق بشر در داخل وجود داشته و رعایت می‌شده، انطباق با هنجارهای حقوق بشر اروپایی بسیار آسان‌تر صورت می‌گیرد تا در کشورهایی که از پیش هنجارهای حقوق بشری در آنها هدایت‌کننده کنش دولت‌ها نبوده است.

به این ترتیب، سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان انتقال‌دهندگان قواعد و کارگزارانی جامعه‌پذیرساز عمل می‌کنند، اما بررسی میزان توفیق آنها در جامعه‌پذیرسازی و کیفیت و پیامدهای آن موضوع تحقیقات سازه‌انگارانه در زمینه سازمان‌های بین‌المللی است. باوجود انبوهی نسبی مطالعات سازه‌انگارانه در مورد سازمان‌های منطقه‌ای و به‌ویژه اتحادیه اروپایی و ناتو در این زمینه، مطالعات مشابه و مقایسه‌ای درباره سازمان‌های منطقه‌ای دیگر ضرورت دارد تا علاوه بر شناخت زمینه‌های توفیق، زمینه‌های شکست سازمان‌های بین‌المللی نیز در جهت جامعه‌پذیری شناسایی شوند.

۲-۳. همکاری در چارچوب سازمان‌های بین‌المللی

یکی از مباحث مهم در مطالعه سازمان‌های بین‌المللی نقش آنها در افزایش امکان همکاری‌های بین‌المللی است. بحث‌های نهادگرایان نولیبرال در این خصوص شناخته شده است. آنها بر آنند که نهادها و سازمان‌های بین‌المللی با ایجاد قواعد و رویه‌های مشخص و نیز سازوکارهای نظارتی و تنبیهی به دولت‌ها کمک می‌کنند تا اطمینان یابند که سایر دولت‌ها از قواعد مشترک پیروی می‌کنند و احتمال تخطی را کاهش می‌دهند و چون این همکاری به نفع همه است، تداوم پیدا می‌کند (بنگرید به: مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۶۴-۷۱). سازه‌انگاری نیز بر امکان همکاری در شرایط آنارشیک تأکید دارد، اما نقطه عزیمت آن این است که درباب دولت‌ها چگونه در یک حوزه موضوعی خاص منافع خود را می‌فهمند. امکان همکاری بر این اساس سنجیده می‌شود که توزیع هویت‌ها و منافع در میان دولت‌ها به چه شکل است. دولت‌ها آنگاه وارد همکاری می‌شوند که فقط به دنبال منافع انفرادی خود و بهره‌برداری یکجانبه از دیگران نباشند. بنابراین نوعی اجتماع هویتی لازم است تا همکاری میان دولت‌ها را در چارچوب سازمان‌های بین‌المللی امکان‌پذیر سازد. هویت دوستی میان دولت‌ها باید وجود داشته باشد تا اساساً دولت‌ها به بازی میان خود به‌عنوان یک بازی غیرهمکاری‌آمیز ننگرند. در واقع آنچه باعث می‌شود با فرض ثابت‌بودن بقیه عوامل، عدم اطمینان وجود نداشته باشد می‌تواند در هویت و رویه‌ها ریشه داشته باشد. اگر هویت‌ها و رویه‌ها به گونه‌ای شکل گرفته باشد که عدم اطمینان وجود نداشته یا بسیار پایین باشد، نیاز به سازوکارهای نهادین کنترل و نظارت کمتر خواهد بود و در نتیجه موفقیت سازمان نیز، بیشتر است. هویت مشترک از زمینه‌های مهم اعتباریافتن متقابل است.

به همین ترتیب، هویت مشترک از این نظر که به معنای وجود قواعد داخلی مشابه است، می‌تواند زمینه پذیرش قواعد سازمان‌های بین‌المللی را بهتر فراهم سازد و سازگاری داخلی راحت‌تر انجام گیرد (Hopf, 1998: 190-192). برای مثال، دولت‌های لیبرال به دلیل هویت مشترکشان با سهولت بیشتری اعتبار یکدیگر را می‌پذیرند و با هم همکاری می‌کنند و در نتیجه سازمان‌هایی که اعضایشان را این دولت‌ها تشکیل می‌دهند، زمینه‌های موفق‌تری از همکاری را نشان می‌دهند.

در مورد دولت‌های لیبرال و نقش هویت مشترک آنها در شکل‌دادن به یک «ما»ی جمعی و در نتیجه، آسان‌تر شدن همکاری‌های آنها در قالب سازمان‌های بین‌المللی بحث‌هایی مطرح شده که جا دارد با تحقیقات در سطوح دیگر مانند دولت‌های اسلامی یا دولت‌های عرب، لاتین و... نیز تکمیل شود و رابطه میان هویت و همکاری در سازمان‌هایی چون اتحادیه عرب، سازمان همکاری اسلامی، شورای همکاری خلیج [فارس]، هویت و همکاری‌های سازمانی در میان کشورهای آمریکای لاتین و... نیز بررسی گردد. البته از سوی دیگر نقش تعاملات مثبتی بر همکاری در شکل‌گیری هویت‌های همکاری‌جویانه قوی‌تر نیز خود جای تحقیق و بررسی دارد. به بیان دیگر، می‌توان انتظار داشت نگاه سازه‌نگارانه به همکاری در قالب سازمان‌های بین‌المللی یا به شرایط تکوین همکاری در قالب سازمان توجه کند یا به نقش تکوینی سازمان‌های بین‌المللی در ایجاد هویت‌های همکاری‌جویانه.

۳. آسیب‌شناسی سازمان‌های بین‌المللی

برخی از سازمان‌های بین‌المللی مدتی پس از تأسیس، کارکرد اصلی خود را از دست می‌دهند. در تحلیل‌های واقع‌گرایان و نهادگرایان علت را باید در عوامل مادی بیرونی جستجو کرد؛ یعنی بیش از هر چیز در تغییر منافع دولت‌ها و محدودیت‌هایی که آنها در عمل برای سازمان‌ها ایجاد می‌کنند. فرهنگ‌گرایانی هم هستند که ریشه مشکل را در فقدان محیط مناسب فرهنگی برای سازمان‌های بین‌المللی می‌دانند و اینکه به دلیل تناقضات درونی این محیط (به واسطه وجود قواعد و هنجارهای متناقض) رفتارهای سازمان‌های بین‌المللی نیز تناقض‌آمیز و ناکارکردی می‌شود. در برخی از تحلیل‌های مادی به مسائل اداری داخلی به‌عنوان مسبب اصلی در ناکارکردی شدن سازمان‌ها نگریده می‌شود و فرهنگ‌گرایانی نیز هستند که فرهنگ دیوانی را عامل این مشکل می‌دانند (Barnett and

(Finnemore, 1999: 716- 719).

موضوع آسیب‌شناسی سازمان‌های بین‌المللی مورد توجه سازه‌انگاران هم هست. آنها می‌خواهند دریابند که چگونه سازمان‌ها که بر اساس قواعد وضع‌شده توسط دولت‌ها شکل گرفته‌اند و حتی قدرتی مستقل از آنها نیز پیدا کرده‌اند، ممکن است از مسیر اولیه‌ای که دولت‌ها برای آنها در نظر داشته‌اند، منحرف شوند.

بارنت و فین مور (Barnett and Finnemore, 1999) با رویکردی سازه‌انگاران که ریشه در نهادگرایی جامعه‌شناختی دارد، به بحث درباره سازمان‌های بین‌المللی می‌پردازند. آنها با فرارفتن از هستی‌شناسی دولت‌محور جریان اصلی به سازمان‌ها به‌عنوان کنشگران بین‌المللی می‌نگرند که با نگاه به آنها در آثار مرتبط با رژیم‌های بین‌المللی کاملاً تفاوت دارد. سازمان‌ها به‌عنوان کنشگر در عین ایجاد قواعد دست به خلق دانش اجتماعی می‌زنند به این شکل که برای مثال، وظایفی را به‌عنوان وظیفه بین‌المللی تعریف می‌کنند (مانند توسعه)، کنشگرانی را تعریف می‌کنند (مانند پناهندگان)، منافع جدید برای کنشگران مختلف ایجاد می‌کنند (مانند پیشگیری از زوال محیط زیست) و مدل‌های سازمان‌دهی سیاسی را منتقل می‌کنند (مانند مردم‌سالاری). اما در عین حال، قدرتی که به‌دست می‌آورند گاه می‌تواند سبب شود آن قدر گرفتار قواعد خود شوند که پاسخگویی خود را نسبت به محیط از دست دهند و ناکارآمد^۱ و ناکارکرد^۲ شوند. در نتیجه، رویکرد آنها جنبه‌ای انتقادی نیز نسبت به عملکرد سازمان‌های بین‌المللی پیدا می‌کند. آنها درصددند نشان دهند خصوصیات در سازمان‌های بین‌المللی که به آنها به‌عنوان نهادهای دیوان‌سالارانه همراه با فرهنگ خاص خود قدرت می‌بخشد باعث ضعف آنها هم می‌شود.

توضیح بارنت و فین مور (1999) از سازمان‌های بین‌المللی تبیینی تکوینی است که فراتر از توصیف سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان اینکه چه هستند، توضیح می‌دهد که چگونه رفتار می‌کنند و برآیند آنها محصول چیست. فهم تکوین اجتماعی سازمان‌ها این امکان را می‌دهد که فرضیه‌هایی درباره رفتار آنها و آثار این رفتار در عرصه سیاست جهانی ارائه شود. البته این فرضیه‌ها به شکل گزاره‌های «اگر- آنگاه» در رویکردهای اثبات‌گرایانه با هدف نیل به گزاره‌های شبه‌قانون^۳ نیست، بلکه تبیینی است که به ما می‌گوید سازمان و دیوان‌سالاری چیست و چگونه

1. Inefficient
2. Dysfunctional
3. Law- Like Statements

برخی رفتارهای سازمانی ممکن و محتمل هستند و چرا. سازمان‌ها در این رویکرد «واقعیت اجتماعی»^۱ تلقی می‌شوند و در یک محیط اجتماعی قرار دارند و نه یک محیط اقتصادی مبتنی بر محاسبات منفعت‌گرایانه. کارکرد آنها و تطابق آن با اهداف اولیه و کارآمدی آنها مفروض نیست، بلکه باید بررسی شود. در این نگاه تداوم یک سازمان می‌تواند به جای آنکه ناشی از کارایی و مفیدبودن آن باشد به دلیل مشروعیت آن و یا جنبه نمادین آن برای مجموعه‌ای از ارزش‌ها باشد. سازمان‌های بین‌المللی در این رویکرد کنشگرانی مستقل هستند و نه فقط سازوکاری در راه اهداف سایر کنشگران. آنها دستورکارهای خاص خود را دارند که گاه در تضاد و تعارض با اهداف و دستورکار اعضا قرار می‌گیرد.

در مدل تبیینی بارنت و فین‌مور (1999) پنج سازوکار اصلی شناسایی شده‌اند که فرهنگ دیوانی می‌تواند از طریق آنها آسیب‌شناسی را در سازمان‌های بین‌المللی گسترش دهد: غیرعقلانی بودن فرایند عقلانی‌سازی (به معنای تبدیل شدن قواعد عقلانی سازمانی به هدف به جای تلقی از آنها به عنوان وسیله، مانند قاعده برگزاری انتخابات برای تضمین مردم‌سالاری از سوی سازمان ملل بدون توجه به عملی نبودن آن در برخی موارد)، عام‌گرایی (عدم توجه به تنوعات در وضعیت کشورها که مثال بارز آن را می‌توان در دستورکارهایی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول دید)، بهنجارشدن کجروی (تبدیل شدن تدریجی استثنائات به قاعده رفتاری مانند بازگرداندن پناهندگان به کشور مبدأ که در طول زمان شرط داوطلبانه‌بودن و بی‌خطر بودن آن بیشتر و بیشتر نادیده گرفته شده است)، انزوای سازمانی (عدم توجه به ارزیابی بازخوردها و در نتیجه، شکل دادن به اهداف و انتظارات بدون توجه به اهداف اولیه ایجاد سازمان) و رقابت فرهنگی (در درون خود سازمان میان بخش‌های مختلف آن که مبتنی بر فرهنگ‌های متفاوت و در نتیجه اهداف و انتظارات متفاوت یا حتی متناقضی هستند؛ برای مثال در رسالتی که سازمان ملل هم برای اقدامات بشردوستانه و هم بیطرفی قائل است). سه مورد نخست در همه دیوان‌سالاری‌های وجود دارند. پس می‌توان گفت سرشت دیوان‌سالاری و ماده سازنده اجتماعی پایه آن نوعی تمایل رفتاری ایجاد می‌کند که کم‌و بیش بسیاری از دستگاه‌های دیوانی را به سمت ناکارکردی شدن سوق می‌دهد. اما این مسئله‌ای جبری نیست؛ شرایط تجربی خاص هستند که این تمایل را تشدید می‌کنند و باعث ناکارکردی شدن دستگاه می‌شوند و طبعاً مطالعات تجربی به احراز این شرایط کمک می‌کند.



شاید یکی از مهم‌ترین حوزه‌هایی که به‌خصوص برای محققان جهان سوم و خاورمیانه جذابیت دارد، ناکارکردی بودن بسیاری از سازمان‌ها در جهان سوم به نسبت هم‌تایان آنها در جهان توسعه‌یافته است. این مسئله که تا چه حد عوامل مورد توجه سازه‌انگاران و تا چه حد عوامل مورد توجه واقع‌گرایان و خردگرایان در این امر دخیل هستند، چیزی است که جز از رهگذر مطالعات تجربی خاص قابل حصول نیست.

۱-۳. تغییر سازمان‌های بین‌المللی

در نظریه‌های خردگرایانه روابط بین‌الملل در توضیح تحول و تغییر در سازمان‌های بین‌المللی معمولاً بر رابطه میان محیط و سازمان بین‌المللی تأکید می‌شود. این نیروهای بیرونی و به‌طور خاص دولت‌ها هستند که در زمانی خاص به تغییر، جهت و محتوای آن شکل می‌دهند. برای مثال، واقع‌گرایان تغییرات در سازمان‌های بین‌المللی را بر اساس تقاضاهای قدرت‌های بزرگ توضیح می‌دهند و نگاه نهادگرایان نولیبرال هم به نقش دولت‌ها در تعیین کارکردهای سازمان‌های بین‌المللی است. اما خود سازمان‌ها هم اگر زندگی مستقلی داشته باشند، می‌توانند عامل تغییر باشند. محیط باعث ایجاد محدودیت برای سازمان‌ها می‌شود؛ چون آنها «باید با قواعد بیرونی و اصول مشروعیت انطباق داشته باشند تا از حمایت برخوردار شوند» (Coleman and Barnett, 2005: 598). در نتیجه، گاهی سازمان‌های بین‌المللی ناگزیرند فعالیت‌هایی را که علاقه‌مند به ادامه آنها هستند، محدود کنند و گاهی هم باید در انطباق محیط و برخلاف تمایل خود، حوزه فعالیتشان را گسترش دهند. ساختارهای تنظیمی مرتبط با حقوق بین‌الملل، تقاضاهای دولت‌ها، کنشگران فراملی و اجتماعات شناختی، و افکار عمومی بین‌المللی از جمله این عوامل محیطی هستند (Coleman and Barnett, 2005: 594-99). وقتی فشارهای محیطی باعث تهدید موجودیت یا تحدید منابع آنها می‌شود، آنها می‌توانند خود دست به ساخت اجتماعی راهبردی بزنند و کارکردهای خود را به تبع آن تغییر دهند.

۲-۳. فرهنگ درونی سازمان‌های بین‌المللی و کارکنان

درست است که سازه‌انگاری به تأثیر سازمان‌های بین‌المللی در آموزش و انتقال قواعد به دولت‌ها و در نتیجه، شکل‌گیری هویت‌ها و به تبع آن منافع و کنش‌های جدید دولت توجه دارد، اما از سویی نیز توجه سازه‌انگاران به فرهنگ درونی سازمان و تأثیر آن بر کارکنان

سازمان است. منظور از فرهنگ درونی سازمان مجموعه‌ای از تجویزات در مورد راه درست اندیشه و عمل است که به نوعی نگرش شکل می‌دهد که از هنجارهای آنها نشأت می‌گیرد. کارکنان می‌خواهند اصول و تعهدات سازمان را پیش ببرند. آنها می‌خواهند با استفاده از قواعد موجود و به‌عهد گرفتن وظایف جدید این امکان را فراهم سازند که خود سازمان‌ها کارآمدتر و کارا تر شوند (Coleman and Barnett, 2005). این برداشت شاید به نوعی متفاوت با برداشت بارنت و فین‌مور باشد که به آن در بالا اشاره شد، اما هر دو می‌توانند در شرایط متفاوت (به‌ویژه با در نظر گرفتن تفاوت در فشارهای محیطی) درست باشند.

رویکرد سازه‌نگارانه از نقش فرهنگ سازمانی و زمینه اجتماعی برای تبیین سرچشمه‌های ترجیحات سازمان‌های بین‌المللی استفاده می‌کند (Cortell and Peterson, 2006: 1). گاهی کارکنان سازمان‌ها ترجیحاتی مستقل از ترجیحات دولت‌های عضو پیدا می‌کنند. از یک منظر خردگرایانه فرض می‌شود آنها برای پیشبرد منافع شخصی خود ترجیحاتی دارند؛ یعنی می‌خواهند با افزایش منابع یا اقتدار خود، بقایشان را تضمین کنند. حال آنکه می‌توان ریشه این ترجیحات را بیش از هر چیز در مجموعه قواعد و هنجارها یا فرهنگ سازمانی جستجو کرد (Cortell and Peterson, 2006: 4).

با توجه به این که کارکنان در بخش‌های مختلف یک سازمان از نظر حرفه‌ای و تخصص با هم متفاوت هستند، فرهنگ‌های سازمانی می‌تواند متفاوتی در یک سازمان واحد شکل گیرد. در نتیجه ترجیحات کارکنان معمولاً یکپارچه نیستند. این که کدام ترجیحات اهمیت بیشتری در یک زمان خاص پیدا کنند تابع عوامل محرک محیطی و عنصر خاص سازمانی دخیل است. هنجارهای اجتماعی که فرهنگ سازمانی را می‌سازند فشارهای متناقضی بر ترجیحات کارکنان وارد می‌کنند. در نتیجه، برداشت کارکنان از هویت خود و فشارهای ناشی از نقش هویتی همراه با آن اهمیت زیادی پیدا می‌کند. یکی از دغدغه‌های کارکنان این است که در تصویری که از خود ارائه می‌دهند، مشروعیتشان حفظ شود و بنابراین به دنبال ترجیحاتی می‌روند که به این امر کمک کند. اما در مواردی که کارکنان بقای خود و سازمان و منابع آن را وابسته به دولت‌ها بدانند، وظایف خود را در هماهنگی با ترجیحات اعضا انجام می‌دهند. بنابراین این که کارکنان چگونه بقای خود را دنبال می‌کنند، نه تنها تابع فرهنگ سازمانی درونی است، بلکه منزلت فرودست سازمان را نیز منعکس می‌سازد. در نتیجه، زمینه‌های اجتماعی متفاوت می‌توانند منجر

به برداشت و فهم متفاوتی از کنش‌های متناسب شوند. البته باید به محدودیت نگاه سازه‌انگاران نیز توجه داشت؛ نگاه سازه‌انگاران می‌تواند با تأکید بر زمینه اجتماعی، منابع و محتوای ترجیحات سازمان بین‌المللی را مشخص سازد، اما نمی‌تواند شرایطی را تشخیص دهد که در آن کارکنان می‌توانند به ترجیحات خود نائل شوند (Cortell and Peterson, 2006: 5-6).

از سوی دیگر، باید توجه داشت که سازه‌انگاری انتظار دارد که کارکنان سازمان‌های بین‌المللی به تدریج در درون فرهنگ سازمانی جامعه‌پذیر شوند و قواعد و هنجارهای آن را درونی سازند، اما هوگ (Hooghe, 2005) در مطالعه کمیسیون اروپایی به‌عنوان یک سازمان بین‌المللی فرامرزی نشان می‌دهد که چگونه با وجودی که هنجارها به ترجیحات و گرایش‌های کارکنان جهت می‌دهند، اما کمیسیون نتوانسته آنها را جامعه‌پذیر کند. او تأکید دارد که جامعه‌پذیری در بزرگسالی و در محیط باز تأثیر چندانی بر باورهای افراد ندارد. این جامعه‌پذیری در سطوح ملی و حتی محلی است که باعث پذیرش هنجارها می‌شود. اعضای کمیسیون هنجارها را قبول دارند؛ چون منطبق با هنجارهای داخل جوامع ملی آنان است یا فقط آنها را مقید می‌کند و حتی گاهی قویاً از آنها حمایت می‌کنند، بدون آنکه آنها را درونی کرده و به آنها باور داشته باشند.

فرجام

نگاه سازه‌انگاران به سازمان‌های بین‌المللی در ابعادی با نگاه جریان اصلی روابط بین‌المللی به این نهادها متفاوت است. استدلال سازه‌انگاران این است که کنش‌های سازمان‌های بین‌المللی صرفاً بازتاب سیاست قدرت نیست، بلکه عرصه سیاست هویت و اهمیت هنجارهای را نشان می‌دهد. سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان «اجتماعات و دیوان‌سالاری‌های اجتماعی» عمل می‌کنند (Salem, 2008). در عین حال در سطحی دیگر می‌توان دید که سازه‌انگاری اهمیت قدرت در تکوین و تحول سازمان‌های بین‌المللی یا قدرت خود سازمان‌ها را در نظر دارد، اما آنچه در روابط قدرت اهمیت دارد فقط قدرت مادی اجباری و ساختاری یا قدرت نهادی ناشی از شکل دادن به سازمان‌ها توسط قدرت‌ها برای پیشبرد اهداف و منافعشان نیست، بلکه اهمیت قدرت بینذهنی و گفتمانی مورد نظر قرار می‌گیرد؛ یعنی آنچه بارنت و دووال (Barnett and Duvall, 2005) قدرت مولد^۱ می‌نامند: «تولید

ذهنیت در نظام‌های معنا و دلالت» که از نظر اجتماعی پراکنده است.

همان‌گونه که بحث‌ها و مثال‌های بالا نشان می‌دهند، سازمان‌های بین‌المللی نقشی تکوینی در زمینه قواعد بین‌المللی، هویت دولت‌ها و سایر کنشگران بین‌المللی و نیز کارکنان خود دارند. به این ترتیب، آنها می‌توانند ساخت اجتماعی واقعیت بین‌المللی و بین‌ذهنیت موجود را بازتولید کنند یا تغییر دهند. خود آنها نیز بر اساس رابطه‌ای که میان فرهنگ درونی سازمانیشان و محیط مادی و معنایی پیرامونشان وجود دارد می‌توانند متحول شوند، کارمدتر گردند، کارایی خود را از دست دهند یا کارکردهای متفاوتی پیدا کنند.

با توجه به آنچه به اجمال در بالا بررسی شد، می‌توان دید سازه‌انگاری راه را برای پژوهش‌های جدی و مهمی در مورد سازمان‌های بین‌المللی می‌گشاید. برخی از پرسش‌های سازه‌نگارانه که می‌توانند راهنمای تحقیقات علمی در مورد سازمان‌های بین‌المللی باشند، عبارتند از: سازمان‌های بین‌المللی چگونه تکوین یافته‌اند؟ سازمان‌های بین‌المللی چه نقشی در تکوین هویت‌های خاص دارند؟ سازمان‌های بین‌المللی چه نقشی در تغییر هویت دولت‌ها داشته‌اند؟ سازمان‌های بین‌المللی چه تأثیری در شکل‌گیری و تحول قواعد بین‌المللی دارند؟ نقش سازمان‌های بین‌المللی در ترویج قواعد خاص چه رابطه‌ای با زمینه‌های داخلی (قواعد داخلی کشورها، فرهنگ آنها و...) دارد؟ سازمان‌های بین‌المللی چگونه تداوم می‌یابند یا از میان می‌روند؟ چگونه کارکردهای سازمان‌های بین‌المللی تغییر می‌کند؟

با وجود این، از این ظرفیت پژوهشی کمتر استفاده شده است و این، به‌ویژه در مطالعات سازمان‌های بین‌المللی در ایران مشهود است. به‌علاوه، با توجه به اینکه اکثر مطالعات انجام‌شده در جهان از منظر سازه‌انگاری در زمینه سازمان‌های بین‌المللی درباره سازمان‌های جهانگیر بین‌المللی (مانند سازمان ملل، سازمان تجارت جهانی و...) یا سازمان‌های منطقه‌ای در اروپا و آمریکا (مانند نهادهای اتحادیه اروپایی و ناتو) بوده است، زمینه کار پژوهشی نوین و قابل طرح در سطح جهانی در حوزه سازمان‌های منطقه‌ای، به‌ویژه در خاورمیانه و آسیای مرکزی و قفقاز وجود دارد. این‌گونه مطالعات نه تنها به دانش بشری در این حوزه می‌افزیند، بلکه به سیاستگذاری خارجی در این زمینه نیز کمک می‌کنند.

یادداشت‌ها

(۱) گاه نهاد در نظام بین‌الملل به معنایی مترادف با سازمان‌های بین‌المللی به کار می‌رود، اما گاه به نظر می‌رسد واژه‌ای چند معناست و چهار معنای سازمان رسمی، رویه، قواعد و هنجارها را می‌توان در کاربرد آن دنبال کرد. اما رویکرد مناسب‌تر آن است که آن را به شکلی موسع‌تر تعریف کنیم که اعم از سازمان‌های بین‌المللی است. دافیلد این تعریف را چنین ارائه می‌دهد: «مجموعه‌ای به نسبت باثبات از هنجارها (norms) و قواعد تکوینی (constitutive rules)، تنظیمی (regulative rules) و شکلی (procedural rules) که به یک نظام بین‌المللی، کنشگران درون نظام، (شامل دولت‌ها و موجودیت‌های غیردولتی) و فعالیت‌های آنها مربوط می‌شود. هر نهاد خاص بین‌المللی لازم نیست همه این عناصر را در بر گیرد» (Duffield 2007: 7- 8). مارچ و اولسن (March and Olsen 2005) نهادها را مجموعه‌هایی به نسبت پایدار از قواعد و رویه‌های سازمان‌یافته تعریف می‌کنند که در زمینه‌ای پایدار از معانی و منابع قرار دارند. به نظر می‌رسد سازمان‌های بین‌المللی همه این عناصر را شامل شوند، اما در عین حال دارای تشکیلات فیزیکی همراه با کارکنان و مکان و... هم هستند (Young 1989) و البته به این ابعاد فیزیکی منحصر نمی‌شوند.

منابع

الف - فارسی

مورگتا، هانس جی (۱۳۷۴)، *سیاست میان ملت‌ها*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

ب - انگلیسی

Barnett, Michael and Raymond Duvall (2005), "Power in Global Governance", in M. Barnett and R. Duvall, eds, *Power in Global Governance*. Cambridge: Cambridge University Press.
Checkel, Jeffrey (1999) "Norms, Institutions, and National Identity in Contemporary Europe", *International Studies Quarterly* 43(1): 83- 11.
Checkel, Jeffrey (2005), "International Institutions and Socialization in Europe: Introduction and Framework", *International Organization*, 59(4): 801- 826.
Cortell, Andrew P. and Susan Peterson (2006), "Synthesizing Rationalist and

- Constructivist Approaches to International Organizations: Lessons from the WTO and WHO", *Working Paper*, available at: <http://wmpeople.wm.edu/asset/index/smpete/synthesizing>.
- Coleman, L. and M. Barnett (2005), "Designing Police: Interpol and the Study of Change in International Organizations", *International Studies Quarterly*, 59(3): 593- 619.
- Duffield, John (2007), "What Are International Institutions?", *International Studies Review*, 9: 1- 22.
- Ellis, D. (2010), "Theorizing International Organizations: The Organizational Turn in International Organization Theory", *Journal of International Organizations Studies*, 1(2): 11-28.
- Fehl, Caroline (2004), "Explaining the International Criminal Court: A 'Practice Test' for Rationalist and Constructivist Approaches", *European Journal of International Relations*, 10(3): 357- 94.
- Finnemore M. (1993), "International Organizations as Teachers of Norms: The United Nations Educational, Scientific, and Cultural Organization and Science Policy", *International Organization*, 47: 565-97.
- Finnemore M. (1996), "Norms, Culture, and World Politics: Insights from Sociology's Institutionalism", *International Organization*, 50: 325-47 .
- Finnemore, Martha and Kathryn Sikkink (2001), "Taking Stock: The Constructivist Research Program in International Relations and Comparative Politics", *Annual Review of Political Science*, 4: 391-416.
- Flockhart, Trine (2006), "Complex Socialization': A Framework for the Study of State Socialization", *European Journal of International Relations*, 12(1): 89- 118.
- Flockhart, Trine (2012), "Constructivism and Foreign Policy," in S. Smith, A. Hadfield, and T. Dunne, eds, *Foreign Policy: Theory, Actors, Cases*, Oxford: Oxford University Press: 78- 93.
- Gheciu, Alexandra (2005), "Security Institutions as Agents of Socialization? NATO and the 'New Europe'", *International Organizations*, 59(4): 973- 1012.
- Hopf, Ted (1998), "The Promise of Constructivism in International Relations Theory", *International Security*, 23(1): 173- 200 .
- Hurd, Ian (2011), "Choices and Methods in the Study of International Organizations", *Journal of International Organization Studies*, 2(2): 7 -30.
- Johnston, Alastair Iain (2005), "Conclusions and Extensions: Toward Mid- Range Theorizing and Beyond Europe", *International Organization*, 59(4): 1013- 1044.
- Knopf, Jeffrey (2003), "The Importance of International Learning", *Review of International Studies*, 29(2): 185- 207.
- Mearshiemer, John (1994-1995), "The False Promise of International Institutions", *International Security*, 19(3): 5- 49.
- Kratochwil, F. (1989), *Rules, Norms and Decisions: On the Conditions of Practical and*

Legal Reasoning in International Relations and Domestic Affairs, Cambridge: Cambridge University Press.

- Lewis, Jeffrey (2005), "The Janus Face of Brussels: Socialization and Everyday Decision Making in the European Union," *International Organization*, 59(4): 937- 971.
- March, James G. and Johan Olsen (2005), "Elaborating the New Institutionalism", *Working Paper 11*, Oslo: Centre for European Studies, University of Oslo.
- Onuf, Nicholas (1989), *World of Our Making: Rules and Rule in Social Theory and International Relations*, Columbia, SC: University of South Carolina Press.
- Salem, Ahmed Ali (2008), *International Relations Theories and Organizations: Realism, Constructivism, and Collective Security in the League of Arab States*, Düsseldorf: VDM Verlag Dr. Müller.
- Wendt, A. (1987), "Agent- Structure Problem in International Relations Theory", *International Organization*, 41(3):335- 70.
- Wendt, Alexander (2001), "Driving With the Rearview Mirror: On the Rational Science of Institutional Design", *International Organization*, 55(4): 1021–53.





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی